

## ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

### میزگرد مدرسه کلام امامیه روز اول<sup>۱</sup>

باحضور

دکتر سبحانی، دکتر طالقانی و دکتر برنجکار

#### چکیده

در این میزگرد دکتر سبحانی، دکتر طالقانی و دکتر برنجکار حضور دارند و به توضیحات تکمیلی درباره موضوع ارائه شده در جلسه اختصاصی از سوی ایشان و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده حضار در میزگرد می‌پردازند. در ابتدا، دکتر سبحانی توضیحی در مورد نظام معرفتی محدث متکلمان ارائه می‌دهد. در این نظام معرفتی از معرفت عقلی شروع می‌شود، سپس شناخت اجمالی موهوبی فطری خداوند است و بعد معارف تفصیلی از طریق وحی بدست می‌آید. دکتر سبحانی در جلسه خود فرموده بودند که از نظر محدث متکلمان باید به همان استدلال‌هایی که در منابع روایی از ائمه نقل شده است اکتفا کنیم و استدلال جدیدی نسازیم؛ همین مطلب مورد سوال یکی از حضار قرار می‌گیرد: شاید آن استدلال‌ها متناسب با همان زمان و مخاطب بوده و اگر امروز از امام معصوم سوال شود استدلال دیگری مطرح کنند. دکتر سبحانی در جواب می‌فرماید این دیدگاه شخصی من نیست بلکه صرفاً دیدگاه محدث متکلمان را نقل کردم و اگر بخواهیم از آنها دفاع کنیم باید گفت که ادله مأخوذ از روایات با عقل و فطرت سازگاری بیشتری دارند و تأثیر بیشتری دارند؛ البته در مقام بحث با گروه‌های مختلف باید از ادبیات و مفاهیم خود آنها استفاده کنیم. در ادامه دکتر سبحانی در پاسخ به سوال دیگری از حضار می‌فرماید در خداشناسی هیچ نیازی به فلسفه‌های گوناگون نداریم، فقط گاهی برای رفع موانع و پاسخ به شبهات باید با تسلط بر فلسفه خصم پاسخ داد. در ادامه چند پرسش دیگر مطرح می‌شود که دکتر برنجکار و دکتر سبحانی در مقام پاسخ تأکید می‌کنند ما حصر منابع معرفت در روایات و کنار گذاشتن عقل نیست، بلکه عقل از ابتدا تا انتها نقش دارد؛ ولی نباید عقل‌گرایی را به درجه‌ای برسانیم که تمام نظام معرفتی خود را براساس استدلال و فلسفه بسازیم و هر آیه و روایتی که مخالف آن بود را تأویل کنیم.

\*\*\*\*

---

۱. این گفتار توسط حجت‌الاسلام حسین رفیعی استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنرانان رک: پایان نشست اختصاصی ایشان.

کلیدواژگان: نظام معرفتی، خداشناسی، منابع معرفت.

دکتر سبحانی: شیخ کلینی بعد از خطبه مفصلی که در این باره آمده می‌نویسد: «و اما بعد فقد فهمت یا اخی ما شکوت من اصطلاحات اهل دهرنا علی الجهاله...»<sup>۲</sup>. فلسفه نگارش این کتاب پاسخ به شخصی است که نامه‌ای نگاشته و از این که اهل این روزگار به دنبال جهالت هستند (از جهالت معلوم می‌شود. یعنی علم غیرمطابق با واقع می‌باشد که معرفت از طریق وحی است) شکایت می‌کند. می‌گوید شما شکایت کردید که مردم روزگار ما بسیار بر جهالت اصرار دارند «و توازرهم و سعیم فی عماره طرقها...» دنبال این هستند که راه‌های جهالت را احیا کنند. «و مباینتهم العلم و اهله» این‌ها می‌خواهند از علم و اهل علم دوری کنند... و سألت... (مسئله کسانی مانند شیخ مفید دقیقاً مسئله متکلمان است) تو این‌گونه پرسیدی که آیا می‌شود بدون علم کتاب و سنت و معارف را تدین داشت؟ «اذ کانوا داخلین فی الدین مقرین جمیع اموره علی جهت الاستحسان و نشوء علیه و تقلید للآباء و الاسلاف و الکبراء: از بزرگان تقلید می‌کنند؛ بزرگان چنین گفته‌اند و ما هم چنین می‌کنیم. اصطلاح دقیق الا شیا و جلیل الا شیا اصطلاح متکلمان معتزله آن زمان است، دقیق الکلام یعنی امور عامه و جلیل الکلام یعنی مباحث مربوط به مبدأ و معاد است.<sup>۳</sup> بعد از اینکه ایشان این را نقل می‌کنند، مبنای خود را توضیح می‌دهند که جهالت ممکن نیست و حتماً باید از روی علم باشد که این علم هم باید از روی یقین باشد. بدون علم و بصیرت هیچ‌گونه عملی مورد قبول نیست. سپس اذعان می‌کند که مبنای علم را هم باید از کتاب و سنت گرفت. عناوین ابواب اثبات الهداه هم به شرح ذیل است که ایشان تقریباً نظام معرفت وحی‌بنیاد را بر این عناوین تطبیق کرده‌اند.

باب یک: وجوب العمل بالعقل فی اثبات حجیه نقل.

باب دو: ان المعرفة الاجماليه موهوبیه فطریه لا کسبیه. ما برای شناخت خداوند نیازمند به این مقدمات استدلالات بعیده نیستیم. ذیلش توضیح می‌دهند.

باب سه: وجوب الرجوع الی الادله النقلیه فی تحصیل المعارف التفصیلیه رجوع به معارف تفصیلی ضروری هست و باید به آن دست پیدا کرد و تنها راه آن معارف نقلی است.

---

۲. کلینی، الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۵

۳. برای آشنایی بیشتر با دقیق الکلام یا همان لطیف الکلام ر.ک. محمدتقی سبحانی، رضا برنجکار و محمدحسین منتظری، چیستی «لطیف الکلام» و جایگاه آن در دانش کلام.

باب چهار: عدم جواز العمل فی الاعتقادات بالظنون والاهواء والعقول الناقصه و الآراء و نحوها من ادله علم الکلام التی لم تثبت عنهم علیهم السلام.

باب پنجم: عدم جواز التقليد فی الاعتقادات اخذ از کتاب و سنت مصداق تقلید نیست. و اخذها عن غیر النبی و الائمه علیهم السلام.

باب ششم النصوص العامه علی الوجوب النبوه والامامه

نظام معرفتی که ایشان تصویر می کنند از معرفت عقلی شروع می شود، سپس شناخت اجمالی موهوبی فطری خداوند و بعد معارف تفصیلی از طریق وحی است.

**پرسش و پاسخ:**

پرسش: فرمودید که چرا در اثبات صانع، خدا شناسی و مانند آن از استدلال‌هایی که انبیا و اولیا استفاده کردند، استفاده نکنیم؟ ما از استدلال‌های عقلی استفاده می‌کنیم، اما همان استدلال‌هایی که انبیا و اولیا آورده‌اند. سؤال من این است که شما مفروض می‌گیرید که ائمه همه مفاهیمی را که برای تفکر بشر مفید است، ارائه نموده‌اند. با توجه به این که زمان ایشان محدود بوده و مخاطبین نیز محدود بوده‌اند، این چگونه قابل توجیه است، چه بسا اگر ائمه امروز می‌زیستند از اصطلاحات دیگری استفاده می‌کردند.

دکتر سبحانی: من دیدگاه این رویکرد را می‌گویم و به نظر شخصی خودم نمی‌پردازم. براساس این رویکرد راه شناخت خداوند، راه فطری عقلی خدا ساخته است که نیازمند دست‌سازه‌های بشری نیست. شاهد بر آن این است که این ادله هیچ مرضی را شفاف نداده است. شما نشان دهید کسانی که از راه استدلال عقلی و ادله و مفاهیم پیچیده نسبت به خداشناسی اقدام کرده‌اند. می‌گویند اگر انسان‌ها آن عقل صاف و فطرت پاک را داشته باشند و به آن راه معرفت بازگردند، خدا را پیدا می‌کنند و از طریق همین سیر و سلوک به جایی که باید می‌رسند. علامه مجلسی سیدبن طاووس و مانند ایشان به صراحت می‌گویند آیا کسانی که از آن راه رفته‌اند، به سلامت به مقصد رسیده‌اند؟ چند نفر از کسانی که از طریق این براهین پیش رفته‌اند، واقعاً به معرفت الله دست یافته‌اند؟ آن طرفش را هم تجربه کنیم. ما استدلال‌های عقلی می‌آوریم که عقل بشر در طول تاریخ آنها را می‌فهمد، راه‌های روشن و صریحی برای شناخت خدا توسط عقل وجود دارد. می‌گویند اگر کسی از آن راه رفت و توانست به نتیجه برسد...

پرسش: فرمایش قبلی این بود که استدلال عقلی می‌آوریم، ولی همان استدلالی که مثلاً امام رضا<sup>ع</sup> در مقابل آن ملحد اقامه فرمودند.

استاد سبحانی: حرف‌شان این است که ادله‌ای که ائمه آورده‌اند، مطابق با عقل و فطرت است. در آنجا از اصطلاحات و نظام قواعد و اصطلاحات نظری استفاده نمی‌کنند. چیزهایی را می‌گویند که انسان به طبیعت عقل و فطرت خود، آنها را درک می‌کند همین مقدار هم برای معرفت الله در قدم اول کافی است. معرفت بیشتر، معارف تفصیلی است که تبیین عقلی‌اش در کتاب و سنت آمده و تفصیل آن هم با خود آنهاست و موجود می‌باشد. می‌گویند هدف شما از افزودن این اصطلاحات چیست؟ می‌خواهید چه مشکلی از معرفت خدا را حل کنید؟ آیا این راه واقعاً انسان را به خدا می‌رساند؟

دکتر طالقانی: من اشکال ایشان را تقویت می‌کنم. البته بنده تمایل دارم که حضرتعالی نظر خودتان را هم بفرماید. حس کردم ایشان به نوعی همان مسئله‌ای را که در فقه تحت عنوان عنصر زمان و مکان مطرح هست به عقائد تعمیم می‌دهد. اساس این مسئله در مورد فهم نصوص و مراجعه به نصوص مطرح می‌باشد و فکر می‌کنم بین احکام عملی و بحث‌های اعتقادی و نظری مشترک است. سؤال این بود که اگر بخواهیم به روایات اهل بیت ۳ مراجعه کنیم، با این مشکل مواجه هستیم که آن روایات در یک زمان خاص، مکان خاص و برای مخاطب خاص بیان شده است. حال اگر بخواهیم به شرایط موجود متعهد باشیم، ممکن است مناسب عصر ما نباشد، مگر این‌که آنها را تغییر دهیم و زبان‌شان را عوض کنیم. یعنی اصل ایده را بگیریم و بعد خودمان آن را (متناسب با شرایط زمانه) بپروانیم. این مستلزم آن است که چیزهایی به آنها اضافه کنیم که مناسب عصر ما و مخاطب ما و فضای فرهنگی کلی در این باب است.

دکتر سبحانی: بنده فعلاً دیدگاه محدث متکلمان را بحث می‌کنم. متکلمان امامیه همین چیزی را می‌گویند که شما می‌فرمایید، یعنی این‌که ما باید این معارف و ادبیات را بگیریم و بعد ممکن است همان حقیقت را با نوعی از ادبیات و اصطلاحات روز بیان کنیم. این اتفاقاً سنت متکلمان امامیه هست. در همان روایت، هشام وقتی که داستان مناظره‌اش با عمر بن عبید را نقل می‌کرد، امام صادق فرمودند این را از کجا گرفته‌ای جواب داد مطلب را از شما گرفتم اما تألیف آن و سازماندهی‌اش با خودم بوده است. یعنی بازسازی ادله‌ای که موجود است در لسان کتاب و سنت. این دیدگاه متکلمان ما است. متکلمان ما وقتی به اینجا می‌رسیدند متن و یا به تعبیر قدمای ما اثر را به عنوان پایه قرار می‌دادند و بر اساس آن، مشی می‌کردند. اما محدث متکلمان این به این مسئله معتقد نیستند و اعتقاد دارند برای رسیدن به آن حقیقت، همین مقدار معارف ما کافی است، چون با فطرت و عقل مطابق است. اما در این تئوری محدث متکلمان، جایگاه عنصر زمان و مکان کجاست؟ زمانی می‌خواهید با دیگری به گفتگو بپردازید که نامش جدل و احتجاج است. تمام محدثان ما وقتی می‌خواهند در مقام احتجاج معارف را بیان کنند، تلاش‌شان این است که از آن واژه‌ها استفاده کنند، اما وقتی در مقام مناظره و جدل بر

می‌آیند، کاملاً از نظر خصم استفاده می‌کنند. مثال روشن شیخ صدوق هم در عیون اخبار الرضا و هم در اکمال‌الدین است. شیخ صدوق که در بیان اعتقادات در کتاب اعتقادات و الهدایه از مباحث عدول نمی‌کند، ولی در عرصه مناظره اگر نام شیخ صدوق برداریم، گمان می‌کنم مناظره‌کننده یک قهرمان متکلم است. توجه داشته باشید که مرحوم صدوق در کتاب اکمال از آثار ابن‌قبه (آثار نوبختیان) استفاده می‌کند. این‌ها بزرگان متکلمان ما در آن زمان هستند. اما نگاه امثال شیخ صدوق چیست؟ ما الان در عصر غیبت هستیم و شبهات عصر غیبت زیاد شده است. بنده می‌خواهم به شبهه پاسخ دهم، بنابراین حتماً باید به زبان طرف صحبت کنم. به‌عنوان مثال مارکسیسم در حال اشاعه افکار و دیدگاه‌های خود است، اما من در تقابل با او نمی‌توانم روایت بخوانم بلکه حتماً باید با ادبیات خود او بحث کنم، تا این‌که خصم را ساکت کرده و مغالطه‌اش را واضح کنم. اما وضعیتی را در نظر بگیرید که فردی که شبهه‌ای ندارد، نه وهابی است، نه مارکسیست است، نه مکتب دکارت و کانت را خوانده است، بلکه فقط می‌خواهد خدای صاف و پاک و حقیقی را بشناسد، این فرد باید چه کند؟ در پاسخ باید گفت این فرد باید ابتدا مبانی منطقی خود را اصلاح کند و بیاموزد که برهان از نظر ماده و صورت چیست؟ در مرحله بعد به شما مبادی و قواعد فلسفی را می‌آموزند. در کتاب‌های دانشگاهی روند کار این‌گونه بود که چهار یا پنج درس آن تبیین حرکت جوهری برای دانشجوی دوره کارشناسی بود. بعد مباحث اصالت وجود، اصالت ماهیت، حرکت، انواع حرکت، حرکت جوهری مطرح می‌شود و تا زمانی که بحث حرکت جوهری تمام نشود، خداشناسی شما درست نخواهد بود. اما محدث این رویکرد را قبول ندارد و می‌گوید ما در بیان معارف و مفاهیم الهی به اندازه کافی میراث عقلانی در کتاب و سنت داریم. زمان و مکان آن هم به احتجاج و گفتگو و مطالعات تطبیقی است، هیچ اشکالی ندارد. اگر شما از این طرف بگویید خداشناسی وحیانی است و از آن طرف بگویید فلسفه این است، فلسفه غرب چنین است و در مقایسه هم برتری این بر آن را نشان دهید، مشکلی ندارد، ولی آیا وقتی حقایق توحیدی را بیان می‌کنید باید از اصطلاحات ارسطو و افلاطون و... استفاده کنید؟ نه، ضرورتی ندارد. این خودش ادبیاتی دارد که همان ادبیات کافی است.

به تعبیر دیگر گو این‌که حقیقت انسانی در همه ادوار مشترک است و آن واقعیت الهی نیز مشترک است و با آن زبان واحد انبیا هم می‌تواند منتقل شود. دین هم خاتم است. از این‌رو نیاز ندارد.

پرسش: این مسئله برای من روشن نمی‌شود. در جلسه دیگری هم که درباره وجود ذهنی بود، این مسئله را داشتیم. الان بحث دقیقاً چیست؟ چهار موضوع و مسئله مطرح است: ۱. از ژرف‌اندیشی‌های فلسفی، سلمان در نمی‌آید. ۲. ژرف‌اندیشی‌های فلسفی شرط لازم یا کافی برای سعادت نیست؟ ۳. به ژرف‌اندیشی‌های فلسفی نیاز نیست؟ ۴. ژرف‌اندیشی‌های فلسفی نمی‌تواند به سعادت خدمت کند؟ ادعا کدام یک از این چهار موضوع است؟

چون گاهی چنین تعبیر می‌کنیم که فیلسوفان و متکلمان (به طریق اولی فیلسوفان) مسیر سعادت را دور کردند و در بحث وجود ذهنی مطرح کردید که فیلسوفان معرفت‌شناسی را با چالش مواجه کردند. در مقام تبیین چالش دیدیم که شما با این نظریه فیلسوفان مخالف هستید. فیلسوفان در مقام پاسخ به برخی از اشکالات پیشین، نظریه‌ای ارائه کردند که ظاهراً این نظریه ضعف‌هایی دارد و باید برطرف شود. رد و تکامل یک نظریه مسبوق و یا پیشین به معنای با چالش مواجه کردن صاحب نظریه نیست که مدعی شویم صاحب نظریه این بحث را با چالش مطرح کرده است. به هر حال بخشی از فهرست مباحث ابن سینا حداقل در تحقیقات (و دست‌کم در عنوان بحث) در تقابل با معتزله است. ما چه بخواهیم چه نخواهیم در گذر زمان آفات و سؤالات و شبهاتی به وجود می‌آید، دیگران ژرف‌اندیشی‌هایی می‌کنند و ما نیز به سنتی نیاز داریم که برای دفاع، هجوم یا استنباط، این ژرف‌اندیشی‌های عقلی را داشته باشد. بنابراین از این منظر به نظر می‌آید این کار مفید و حتی ضروری است، اگرچه لزوماً از آن سلمان در نمی‌آید. این علامت ضعف نیست، بلکه نشان می‌دهد که این یک موضوع دیگر است، وظیفه‌ای دارد و برای انجام این وظیفه، ضروری است. چنان که من فکر می‌کنم برای کسی که می‌خواهد معارف آن خدای صاف و پاک را بیان کند، کدام بخش از معارف، هدایت‌بخش است؟ نگاه حدیثی کلامی و ذکر معارف یا نوشتن توصیه‌نامه یا وصیت‌نامه و مانند آن هم متناسب با روحیه آدم‌ها، سعادت‌بخش است و اگر امام معصوم بود می‌دانست که با این روحیه چگونه برخورد کند و کدام معرفت از معارف دین را بیان کند. آیا محدث متکلمین هم آن‌قدر این ژرف‌اندیشی را رعایت کرده‌اند که اگر این ژرف‌اندیشی نباشد به نظر می‌رسد حتی آن هم نه شرط لازم و نه شرط کافی است، چون نقص‌هایی دارد و ممکن است که یضل من یشاء باشد؛ زیرا یک معرفت می‌تواند در غیرجای خود (همچون دارویی که جز در مورد بیماری که برای آن تجویز شده، استفاده گردد) مهلك باشد، در نتیجه معرفتی از معارف دینی ممکن است در جایی یضل من یشاء و در جای دیگر یهدی من یشاء باشد. من به عنوان کسی که می‌خواهد به تربیت سلمان یا (تبیین) معارف بپردازد، این مدخل‌ها را می‌دانم. خلاصه کلام اینکه الان موضوع را دقیقاً مشخص کنید که آیا ژرف‌اندیشی‌های فلسفی در گذر زمان ضروری یا مهلك هستند. گاهی تعبیر شما چنین بود که لزومی ندارد، این‌ها معارف است، ولی برخی مواقع تعبیری داشتید مبنی بر این که مهلك هستند؛ زیرا راه ما را دور کرده و با چالش مواجه ساختند. اگر آن‌ها را مهلك بدانیم آیا این ژرف‌اندیشی‌های فلسفی در گذر زمان که توسط فیلسوفان (در مقابل معتزله) انجام شده و عقل‌گرایان فلسفی و امامی کوشیده‌اند راه خود را از عقل‌گرایان معتزله جدا کنند، در جریان استمداد معارف دین ضروری است یا نه؟

دکتر سبحانی: سه حالت وجود دارد: نکته نخست این است که برای رساندن حقیقت به کسی بدون اینکه شبهه‌ای داشته باشد و درگیر یک فضای دیگر باشد اگر قرار است با عقل و فطرتش به خدا برسد، خداشناسی به هیچ کدام از این‌ها نیاز ندارد. کاری به سلمان و ابوذر نداریم. خداشناسی به صورت صافی آنی که در مسیر سعادت قرار می‌گیرد به هیچ یک از این اصطلاحات نیاز ندارد. شما اگر برهان حدوث و قدم، وجوب و امکان و صدیقین نداشته‌اید، چه فیل سوف و چه غیر فیل سوف با شید، باز هم می‌توانید خدای حقیقی ادیان را بشناسید. بنابراین بدون ورود به این اصطلاحات زائد، راه رسیدن به آن معرفت برای عقل و فطرت در تمام انسان‌ها وجود دارد.

دکتر طالقانی: سؤال شما این بود که آیا لازم است یا کافی؟ پاسخ این است که نه لازم است نه کافی.

دکتر سبحانی: نکته دوم این است که در مواردی لازم می‌شود اما نه برای رسیدن به معرفت بلکه برای رفع موانع. به عنوان مثال اگر مخاطب معتقد به فلسفه عقل‌گرا بود و یا نگاه‌های تجربی‌گرا و الحاد مدرن داشت، طبعاً برای دفع شبهات او باید از ادبیات مناسب استفاده کنید. اما همین جا براساس روایات اهل بیت ۳ یک قید بزرگ وجود دارد و آن این است که حق ندارید از ادبیات گمراه‌کننده استفاده کنید. شما حق ندارید برای رد مارکسیسم، لیبرالیسم را اثبات کنید، من حق ندارم برای اینکه مدرنیسم را رد کنم، پست مدرنیسم را اثبات نمایم. کسی که بر مبانی حق می‌اندیشد حتی آنجا که در تقابل با ناحق است، نباید نظام معنایی منافی با معارف حق داشته باشد. لازم نیست برای رسیدن به معرفت از این دست‌آویز استفاده کنید. من به عنوان مدافع دین باید (با مخالفان) مواجهه کنم اما مواجهه‌ای که خودش پایه انحراف را نگذارد. بنابراین اگر شما از دستگاه معنایی و قواعدی استفاده کنید که با معارف منافاتی ندارد و می‌توان با استفاده از آن از دیدگاه محدث متکلمان دفاع کرد، هیچ اشکالی ندارد. در تحقیقات نشان دادیم که بسیاری از اینها اهل مناظره هستند و هنگام مناظره دقیقاً با ادبیات طرف مقابل وارد بحث می‌شوند و مناظره می‌کنند. اما اگر کسی خواست از طریق این معارف وارد نشود، بلکه مدعی بود که یک نظام معرفتی درست و مبتنی بر اطلاعاتی دارند که به جای راه عقلی فطری از آن استفاده می‌کنند، مانعی ندارد، اجازه دهید این راه را هم بروند. ممکن است چندین سال کار کنند و اصطلاحات و استدلال‌هایی هم درست کنند، به هر حال از این طریق هم به خدا می‌رسیم. اما این در واقع همان نکته‌ای است که سید ابن طاووس با اشاره به آن می‌گوید راه را دور می‌کند. من به جای اینکه به حقیقت و طاعت و بندگی و معارف الهی برسم، (مدتی طولانی) در این مقدمات گیر می‌افتم. بنابراین اگر درست است برای مقابله با خصم اشکالی ندارد، اما برای پیمودن راه درست، حرف دیگری است. گاهی ممکن است یک نفر یک قالب پنییر بخواهد، بعد شما او را به یک فرو شگاه زنجیره‌ای می‌برید و صبح تا ظهر میان همه قفسه‌ها می‌چرخانید تا در

نهایت یک قالب پنی‌ر بگیری‌د، در حالی که اگر مثلاً به لینیاتی سر کوچه مراجعه می‌کرد، خیلی سریع به خواسته خود می‌رسید. بنابراین مورد اول لغو است که کسی را برای به دست آوردن چیزی که راحت به دست می‌آید، اینقدر بچرخانیم. مرحله بعد، نقطه خطری است که محدثان ما نسبت به آن تذکر می‌دهند و آن زمانی است که این دستگاه‌ها خلاف مبانی حق باشند، یعنی شما مفروض گرفته‌اید که کسانی مانند معتزله این قواعد و مفاهیم را مطابق با واقع درست کرده‌اند. آنجا وقتی شما سراغ این مفاهیم رفتید، تشخیص اینکه این مبانی، این مفاهیم پایه به حق می‌رسد کار ساده ای نیست. بزرگان در این راه لغزیده‌اند. اول می‌گوید اشکال دارد. ما می‌گوییم شیء یا معلوم بنابر اصطلاح مواد ثلاث واجب، ممکن یا ممتنع است. می‌گویند حالا اگر بگوییم واجب‌الوجود بالذات، بگوییم قدیم یا واجب‌الوجود بالذات چه اشکال دارد؟ قدم به قدم که جلو می‌آییم، می‌گوییم واجب‌الوجود بالذات، واجب‌الاراده است. واجب‌الاراده است یعنی فعل خداوند، ازلی است، یعنی عالم، قدیم است و فعل کل عالم، اضطراری است، در این صورت شریعت و ثواب و عقاب و تکلیف همه بیهوده خواهد بود. به اینجا که می‌رسیم، می‌گوییم قلم که به اینجا رسید، سر بشکست! ای کاش قبلش شکسته بود! قبل از اینکه به اینجا برسد که ثواب و عقاب و... را زیر سؤال ببریم. همان زمان که از وجوب و امکان سخن می‌گویی، به یاد داشته باش تقسیم به وجوب و امکان که مفهومی اعتباری است و هیچ مبنای واقعی هم ندارد، چه الزامی دارد؟ وقتی که قاعده‌الشیء مالم یجب لم یوجد را بیان می‌کردی باید می‌فهمیدی که معنای وجوب سابق اضطرار تمام خلق است و در نتیجه باید بگویی انسان مجبور فی صورت‌المختار.

سؤال: به شرط اینکه اختیار در سلسله علل نباشد.

دکتر سبحانی: اختیار نیست چون می‌گوید در آخر انسان مجبور فی صورت‌المختارین. وجود اختیار در سلسله علت‌ها، نظر متکلمین است. این بحث‌ها انجام شده است، حال فرض می‌گیریم یک نفر در نهایت می‌خواهد بگوید انسان مضطر فی صورت‌المختارین؛ انسان‌ها ظاهراً مختار هستند. بنویسد افعالنا کسائر افعال الحيوانات کفعل الشجر و الحجر افعال تسخیریة. این عبارت صدر‌المتألهین در جلد ششم و در ابتدای باب قدرت است؛ هیچ ابایی هم ندارند، فیلسوفان گفته‌اند. وقتی شما از یک دستگاه معنایی ساده و روشن عقلی عدول کردید و

---

۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار اربعه، ج ۶، ص ۲۱۹: «اعلم أن النفس فینا و فی سائر الحيوانات مضطرة فی أفعالها و حرکاتها- لأن أفعالها و حرکاتها تسخیریة کفعل الطبیعة و حرکاتها لأنها لا تتحقق و لا توجد- لا بحسب أغراض و دواع خارجیه فالنفس منا کالطبیعة مسخرة فی الأفعال و الحرکات- لكن الفرق بینهما أن النفس شاعرة بأغراضها و دواعیها و الطبیعة لا تشعر بالدواعی- و الفعل الاختیاری لا يتحقق و لا یصح بالحقیقة إلا فی واجب الوجود وحده و غیره من المختارین لا یكونون إلا مضطربین فی صورة المختارین»



یک نظام معنایی ساختید؛ (این نظام) تا آنجا در کنترل شماست که سعی می‌کنید مطابق با همان معارف دستگاه بسازید. اما جایی هم در کنترل شما نیست؛ چه موقع می‌فهمیم؟ باید چندین نسل بگذرد تا متوجه این مسئله شویم. پس اگر موافق است، در جدل استفاده کنید، اگر موافق نیست اصلاً حرمت استفاده دارد و نباید از آن استفاده کنیم. سوالی هم که فرمودند اگر شرط لازم نبود، شرط کافی هم نبود، شما باید در موضع جدال استفاده کنید. حق است که ما در نظام آموزش تعلیمات دینی مان حتی آنجا که می‌خواهیم معارف را یاد بدهیم به جای آنکه به قول امیرالمؤمنین و امام صادق<sup>۳</sup> استناد کنیم، از مبانی فلوطین و ارسطو و مانند ایشان بهره می‌گیریم. چه ضرورتی دارد دین خدا را با اینها یاد دهیم؟

سؤال: این که نه شرط لازم و نه شرط کافی است، ادعایی است که شما می‌پذیرید و بیان می‌کنید.

دکتر سبحانی: مبنای این‌ها، همین است.

سؤال: شما مفروضات و استلزاماتی را از مبانی فلسفی می‌گیرید و می‌گویید این استلزامات مطابق نیست؛ از این رو به ادعای دوم تان پل می‌زنید.

دکتر سبحانی: من مصداق نمی‌گویم، کبرای آن را حل کنید. سؤال این است که آیا معتقدید برای رسیدن به خدایی که ادیان (به سوی او) دعوت کرده‌اند ما بالضروره باید این نظام و دستگاه مفهومی را از (فلسفه) بیرون بیاوریم؟ بنده می‌توانم بگویم این دستگاه در نظام قرآنی و در نظام انبیا الهی موفق بوده و انسان مؤمن آفریده است. همین الان این دستگاه معارف قرآنی، انسان ساز است. من می‌توانم این مطلب را ادعا کنم. آیا شما هم می‌توانید بر ضرورت وجود یک دستگاه بیرونی برای فهم قرآن و نهج البلاغه استدلال کنید. این (موضوعی است که باید اثبات شود و تا زمین که آن را اثبات نکرده‌اید، مشروعیت ندارد. ادعای اول را کاری نداریم که آن دستگاه معنایی چیست.

۲. شما می‌گویید در مخاطب با جامعه معاصر و انسان معاصر باید ادبیات تازه داشته باشیم، سؤال بنده این است که این مخاطب برای چیست؟ برای معرفت‌افزایی است؟ آیا شما از طریق این دستگاه، معرفت او نسبت به خدا را ایجاد می‌کنید یا انکارش را برمی‌دارید؟ فرد کفر می‌ورزد و شما از طریق یک دستگاه معنایی و مفهومی صرفاً کفر او را برمی‌دارید، اما معرفتی ایجاد نمی‌کنید، شبهه‌ای برطرف می‌شود و معرفت نظری هم به وجود نمی‌آید. ادعای این‌ها این است (و این را هم نشان می‌دهیم) که نقش بسیاری از دستگاه‌های معرفتی فقط نقض دیگران است. اما در دستگاه معرفتی الهی یعنی در جایی که معرفت فطری عقلی متیقن دارید، آوردن دستگاه معنایی و

مفهومی جدا، معرفتی نمی‌افزاید، صرفاً تحکیم می‌کند، یعنی دل من به اصطلاح قرص می‌شود که برهانی نیز به نفع این معرفت یافته‌ام، اما از طریق آن (برهان) معرفت اضافه به دست نمی‌آورم.

سؤال: ادعای شما این است که اگر مثلاً دایره معرفتی روایات را به شخص انتقال دهیم، این فرد صددرصد قانع می‌شود و هیچ شک و شبهه‌ای نخواهد داشت؟

دکتر سبحانی: خیر، چنین نیست.

سؤال: پس وجود مجموعه‌ای از مفاهیم فلسفی ضرورت دارد تا اگر حجاب ذهنی وجود داشت، آن را بردارد و اگر شبهه‌ای از خارج به وجود آمد، شک حاصل از آن را برطرف کند؛ یعنی همان چیزی که احتجاج ایجاد کرده است. ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن. اصل سبیل رب، حکمت است. در حکمت کسی جدل نمی‌کند. در رتبه دوم موعظه می‌خواهد. انسانی که گرفتار دنیاست، گرفتار شهوت است، حجاب اخلاقی دارد، بنابراین باید او را موعظه کرد و به او توجه نمود. کسی که شبهه پیدا کرده است جادلهم بالتی هی احسن. انسانی که بر اساس عقل و حکمت حرکت می‌کند، حکمت او را سیراب می‌کند، اما اگر دچار شهوت شده است به موعظه حسنه نیاز دارد. اگر شبهه دارد جادلهم بالتی هی احسن، بنابراین کسی در موضع حکمت جدل نمی‌کند.

سؤال: شاید شخص، شبهه نداشته باشد، اما نتواند توضیحات ما را در دست بفهمد. این حالت برای شخص که طرف مقابل هیچ شبهه‌ای از خارج ندارد، تصویر نمی‌شود. فرد نمی‌تواند همین حکمتی را که برایش می‌گوییم، درست متوجه شود.

دکتر سبحانی: برایش توضیح دهیم. تمام محدث متکلمان ما ذیل روایات شان شرح می‌دهند. مرحوم مجلسی در *مرآت العقول* کوشیده جزء به جزء روایات کافی را توضیح دهد. این توضیح است. آنچه ما اشکال می‌گیریم و اینها اشکال می‌گیرند، دستگاه مفهومی از خارج است. یعنی شما یک نظام معنایی اصطلاحی برون دستگاهی می‌آورید. می‌گوییم کل ممکن زوجین ترکیبی له ماهیت و وجود، بعد وقتی نسبت اینها را می‌سنجیم می‌شود ممتنع، ممکن و واجب. در معارف خبری از این نظام معنایی که شما درست می‌کنید، نیست، تحمیل این نظام به این دستگاه، محل بحث است و گرنه توضیح (دادن) که محل دیگری است.

سؤال: اجازه دهید سؤال را طور دیگری مطرح کنم. شاید سؤال ریشه‌ای‌تر این باشد که سهم ما در معرفت دینی چیست و چقدر است؟ سؤال دوم این است که با آن بیانی که داشتید و ارجاعی که به شیخ صدوق دادید، اینکه ایشان تک‌تک تعابیر احادیث را بیاورد، مثل این است که ما هیچ سهمی در ابداع معرفت دینی نداریم؛ یعنی همه

آن اخذ و اقتباس است. ما شنونده خوبی هستیم، آگاهی داریم و این (معارف) را در بهترین حالت تحلیل می‌کنیم و در یک ساختار دیگر می‌چینیم. البته در مبارزه و جدال هم اگر نیازی شد که آن دیگر واجب عینی هم نیست بلکه واجب کفایی است. بنابراین بر هیچ مسلمانی واجب نیست کلام و جدال احسن بیاموزد، بلکه بخشی از جامعه اسلامی که توانش را دارند، باید کلام را بیاموزند تا در هنگام ضرورت از این کیان معرفتی و اعتقادی دفاع کنند، ولی مسلم مسلم. شما شیعه هستید، بنابراین باید معارف را از در خانه امیرالمؤمنین و اهل بیت<sup>۳</sup> بگیرند. تا اینجا مشکلی نیست اما مسئله این است که سهم من (که به اهل بیت<sup>۳</sup> مراجعه می‌کنم) در ساختن این معرفت دینی چقدر است و کجا است؟ سهم من ساختن این نظام است؟ آیا در ساختن این مؤلفه‌ها هم می‌توانم نقش داشته باشم؟ قوای ادراکی که خداوند به من داده مانند حس، می‌تواند منشاء تجربه و مانند آن باشد؟ خداوند به من عقل، شهود و قوای ادراکی داده و چه بسا که در کنار آنها قوای شناختی خاص دینی را هم به رسمیت بشناسم. چیزی شبیه آنچه صبح آقای دکتر برنجکار به نام حس الوهی از آن نام بردند؛ یعنی افزون بر آن منبع معارف عمومی - که دست‌کم به نظر می‌رسد می‌تواند به ما در ساختن این نظام معرفت دینی کمک کند - چه بسا بتوانیم ادعا کنیم که توان‌های خاص معرفت غیبی هم داریم. سؤال این است که آیا اصلاً این‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند؟ آیا وجود دارند و یا خیر، (معرفت دینی) تک منبعی است؟

دکتر سبحانی: شما با اینها می‌خواهید در خداشناسی چه کنید؟ حس، عقل، شهود عرفانی و تجربه هم دارید اما می‌خواهید با اینها چه ادعای در خداشناسی انجام دهید؟ خیلی کارها را انجام می‌دهیم ولی فرمودید ابداع، ساختن؛ چه سازندگی می‌خواهید در معرفت الله ایجاد کنید؟

پاسخ: لوازم منطقی همان دیدگاه‌های معصومین<sup>۳</sup> را استنتاج کنیم که می‌شود غیر مستقلات عقلیه در اعتقادات، چه بسا یک سری مستقلات عقلیه هم در اعتقادات داشته باشیم، یعنی فقط منحصر در غیر مستقلات عقلیه‌ای که استحصال نتایج منطقی دیدگاه‌های معصومین<sup>۳</sup> می‌باشد، نیست. مستقلاتی که دست‌کم در متون دینی که الان در اختیار ماست، وجود ندارد و چه بسا اساساً در آنچه که معصومین متناسب با نیاز مخاطبان به ایشان گفته‌اند، وجود نداشته باشد.

دکتر برنجکار: در این که عقل انسان از نخستین گام تا آخرین گام نهری از غسل در بهشت جاری است، نقش و دخالت دارد، هیچ بحثی نیست. منتها (به نظرم) کمی واقعی نگاه کنید و ببینید در خارج واقعاً چه اتفاقی افتاده است. یک دیدگاه به همین (مطلب) استناد کرده و می‌گوید مگر شما نمی‌گویید عقل، حجت است؟ عقل هم که حجیت دارد و خودش را محدود نمی‌کند. حال من با همین عقل از نقطه اول شروع می‌کنم و جلو می‌روم تا در نهایت به آن نهر غسل و لبن و بهشت و جهنم هم می‌رسم. بعد مسلمان هم هستم، بنابراین به قرآن و روایات

هم مراجعه می‌کنم و می‌گویم این را با عقل رسیده‌ام دیگر، صیوررت الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني... چیزی نمانده است دیگر همه چیز را حل کرده‌ام. یک وحی هم وجود دارد که با این نظام عقلی نمی‌سازد. عقل، اساس کار است؛ یکی یکی شروع می‌کنم از آن نقطه اول به عقب بازمی‌گردم و هر جا که هماهنگی نیست، تأویل می‌کنم. (با این روش) در نهایت از دین چیزی نمی‌ماند. بود و نبود این دین فرقی نمی‌کند. یعنی شما واقعاً به عدم ضرورت دین حکم کردید. ما به خدا نیاز نداریم و در واقع اینها مزاحم هستند و برای ما درد سر درست کرده‌اند تا آنجا که پیوسته باید تأویل کنیم و خودمان را به دردسر بیندازیم. اگر (دین) نبود (مشکلی نیست) یک نظام عقلانی داریم. تازه باید این تعارضات را نیز پیوسته تأویل کنیم. بنده معتقد هستم این (مطلب) به دلایل مختلف اشکال دارد. یکی این است که وقتی ما نتیجه را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همین نظام‌هایی که ادعای استقلال می‌کنند، بدیهی‌ترین احکام عقل را نقض می‌کنند. یکی همین اختیار است. ما بالوجدان همان ابتدای کار فهمیده‌ایم اما (وقتی این مسیر را پیش رفتیم) عملاً دیدیم (براین اساس) به ظاهر ما مختار بودیم و در واقع اختیاری وجود ندارد. ظاهراً بهشت و جهنمی بود اما در واقع نیست. از شاء نفس است. یعنی همان امور بدیهی شرعی و امور بدیهی عقلی و وجدانی و حضوری هم در این دستگاه نقض می‌شود. دستگاه اسطو و ابن‌رشد - که بالاتر از آن در گذشته نیامده و در آینده هم نمی‌آید - از پیامبران هم بالاتر است، لذا دین را هم باید بر اساس آن تفسیر کنیم. در نهایت به اینجا می‌رسد که یا ۵۴ خدا داریم یا ۴۹، البته خیلی هم متواضع است و می‌گوید ذهن من همین قدر می‌رسد، امیدوارم بعد از من افرادی بیایند و تعداد خدایان را مشخص کنند. اینهایی که صحبت از خدایان کردند، حکیم بودند فقط اینکه گفته‌اند اینها با هم ازدواج می‌کنند و زن و بچه دارند، اشتباه بوده و گرنه (اصل وجود) خدایان درست بوده است. البته تواضع دارد و نمی‌گوید این آخر حرف است، ولی ما که پیرو او هستیم می‌گوییم حرف او حرف آخر است. این یک فرض است. یک فرض دیگر هم هست که ما قبول داریم که عقل از گام اول تا آخر همیشه حضور دارد، یعنی عقل را نمی‌توان کنار گذاشت و این درست نیست که شما مرز بندی کنید و مثلاً بگویید این پنج مسئله را با عقل می‌رسیم، بعد با وحی هم به آن می‌رسیم، اما وقتی وحی شروع شد، دیگر عقل هیچ کاره است. ما چنین ادعایی را مطرح نمی‌کنیم بلکه معتقد هستیم عقل از اول تا آخر هست ولی انواع حضور عقل، متفاوت می‌باشد. حتی بالاتر از این اعتقاد داریم حضور عقل از گام اول تا آخر منافات ندارد با این که عقل به معلم نیاز داشته باشد. ما بچه‌ای را که خداوند به ما داده است به دلیل بی‌عقل بودن به مدرسه نمی‌فرستیم. بنابراین عقل داشتن دلیل بر بی‌نیازی از معلم نیست، عقل راهنما می‌خواهد از این رو کودک خود را به مدرسه می‌فرستیم. خداوند انبیا را به عنوان معلم انسان‌ها فرستاده و انبیا می‌گویند بشر به تنهایی (و بدون کمک ما) خلاف عقل و فطرت و نقل و شرع حرف زده است، اما ما کمک می‌کنیم. نخستین گام به هیچ وجه تعبدی نیست، ۱۰۰٪ عقلی است، مستقلات عقلی است، انبیا نیز از همانجا شروع می‌کنند به

کمک کردن. البته اینجا باید خودت بیایی، با عقل و فطرت بیا، چون تعبدی نیست. گام به گام که جلو می‌روی در تعبدی‌ها هم آغاز می‌شود، اما در همان موارد تعبدی بنده معتقد هستم عقل هم در فهم امور تعبدی و هم در استنتاج لوازمش نقش دارد. حتی مستقلات هم ممکن است در ادامه مسیر وجود داشته باشد، ولی این مستقلی است که تحت راهنمایی و هدایت معلم جلو می‌رود و کمک دارد. خدا به او کمک می‌کند. عقل، به شکل‌های مختلف مستقلات، غیر مستقلات، عقل دفاعی، عقل استنباطی، عقل منبعی، عقل استنتاجی فعالیت می‌کند. انواع و اقسام عقل، کارکرد دارد، اما معلم دارد و آمدن معلم به معنای تعطیل شدن عقل نیست. اتفاقاً وقتی معلم می‌آید، قدرت عقل افزایش می‌یابد. اتفاقاً این عقل بعد از حضور معلم می‌فهمد که ضرورت علیت درست نیست، این سلطنت درست است. می‌گوید به خودت مراجعه کن، به عقلت نگاه کن، من توضیح می‌دهم، بین درست است یا نه. از این رو می‌فرماید: «و اتر الیهم انبیاء» که در یک مرتبه «ذکره‌هم منسی نعمته» در یک رتبه «یشیروا لهم دفائن العقول» تازه دفینه‌های عقل بیرون می‌آید. تازه پس از این است که چیزهایی که عقل داشت اما زیر خاک بود و به جای آن خودش دچار توهم بود - چون معلم نداشت - تازه آن گنجینه‌ها و طلاهای عقلانی بیرون می‌آید. بنابراین باید طور دیگر نگاه کنیم، این طور نگاه نکنیم که یک بخش، عقلی و بخش دیگر وحیانی است. نه همه آن عقلی و همه آن وحی است، اما نوع آن مختلف است و هر جا نقشی دارد و یک جور القا می‌کند، در جای دیگر جور دیگر القا می‌کند. هیچ گاه نه عقل، نه شرع در هیچ جا تعطیل نمی‌شود.

سؤال: بحث در این باره نبود. این همان موضعی بود که استاد سبحانی با موضوع محدث متکلمان مطرح کردند. این سؤال‌ها ناظر به موضعی بود که گویا منبع معرفت دینی را منحصر در اخبار و روایات می‌دانند و چه بسا حتی تفسیر قرآن را هم به مراجعه به روایات منوط بدانند، البته این مسئله مطرح نشد اما روشن هست که این موضع محدثان هست.

دکتر برنجکار: ببینید بنده همین را توضیح می‌دهم. این حرف را که حتی تفسیر قرآن را هم به مراجعه به روایات منوط بدانند، می‌توان دو جور فهمید: یک منوط به نقل است با تعطیلی عقل؛ دو منوط به نقل است با مراجعه به عقل. جمع از صحبت‌های شما سوء برداشت می‌کند انگار شما می‌خواهید چنین تقسیم بندی کنید: معرفت‌های اولیه اجمالی عقل و بقیه نقل. اما این طور نیست. بنده می‌گویم در آن معرفت اجمالی هم نقل وجود دارد و حداقل می‌تواند اشاره کند و در آن معرفت‌های تفصیلی هم عقل اصلاً نمی‌تواند حضور نداشته باشد، حداقل در استنباط و استنتاج لوازم که حضور دارد.

دکتر طالقانی: این پرسش‌ها در ادامه این مباحث بود که کسی مانند شیخ صدوق در کتاب *اعتقادات و الهدایه* حتی از واژه‌های روایات استفاده کرده است، در کتب دیگر در مقام جدل و احتجاج، دیدگاه‌های معتزله را هم نقل کرده است.

دکتر برنجکار: می‌دانید چرا؟ چون گاهی اصطلاحات لوازم و مبانی دارد که آن مبانی، اشکال دارد. حرف حقی در ذهن محدث وجود دارد، همان که آقای سبحانی فرمودند، اگر مفهوم وجوب و امکان را بیاوریم به ظاهر چه اشکالی دارد؟ اما پشت این مفاهیم، مبانی وجود دارد که ما را دچار مشکل می‌کند؛ از این رو می‌گوید سعی کن اصطلاحات را درست استفاده کنی. شعرا می‌و مستی و غیره را استفاده می‌کنند، اما منظورشان شراب و مستی واقعی نیست. منظورشان این نیست بلکه معانی درست است. می‌گوییم اصطلاحات قشنگ‌تر از این‌ها در روایات ما وجود دارد، چرا آنها را کنار گذاشتیم؟ از آن اصطلاحات استفاده کنیم تا دیگران سوء استفاده نکنند. همانطور که می‌دانید زبان، بار معنایی دارد و معنا بر ذهن انسان تحمیل می‌کند. ذهن هم بسته‌بندی می‌شود.

دکتر طالقانی: اینها درست بحث بر سر ادعای انحصار مبنای معرفتی در روایات است. همان چیزی که ما به اخباریان نسبت می‌دهیم. این دیدگاه پایگاهی جدی در خراسان دارد که به صراحت میان علوم بشری و علوم وحیانی تقابل قرار می‌دهد. حال آن چیزی که من ناآگاه می‌فهمم این است که آیا حداقل ظاهر این دیدگاه به من نمی‌گوید که آقای طالقانی تو در خواندن فلسفه تحلیلی راه را اشتباه رفته‌ای؟ برای فهمیدن معارف اهل بیت ۳ فلسفه تحلیلی نمی‌خوانند، حتی برای دفاع (از این معارف) هم به زور می‌خوانند. امروز چه کسی با فلسفه تحلیلی مجاب می‌شود؟ اساساً معارف بشری در تقابل با معارف دینی است و نمی‌توان میان اینها را جمع کرد، بنابراین تنها راه، مراجعه به اقوال انبیا و اولیا است. در واقع این دیدگاه به من می‌گوید گویا تو هیچ سهمی در تولید معرفت دینی نداری به ویژه وقتی این تعبیر را کنارش قرار دهیم. حتی بزرگی مانند شیخ صدوق هم تلاش می‌کند واژه‌ها را از عین عبارات (اثمه ۳) اخذ کند.

دکتر برنجکار: من تفسیر شما را به هیچ وجه قبول ندارم، دلیلش هم این است که همان رئیس مکتب خراسان در کلاس درس می‌گوید این مطلب را فلسفه گفته به این دلیل و بعد چند دلیل عقلی و چند دلیل نقلی بیان می‌کند. بحث او، علوم بشری است نه قوای بشری. بحث بر سر عقل نیست، اتفاقاً وقتی به مباحث عقلی می‌پردازد، شکال عقلی می‌کند؛ به عنوان مثال آقای سیدان در قم یکسری درس‌هایی دادند که اشکالات ایشان هیچ‌گاه صرفاً اشکالات نقلی نبود.

دکتر طالقانی: شما می فرمایید تفکیک میان قوای بشری یعنی قوای شناختی بشری و علوم بشری، قاطع است و یا فی الجمله وجود دارد و ایشان تقابل را میان علوم بشری و علوم وحیانی قرار دادند نه قوای شناختی بشری و علوم وحیانی.

دکتر برنجکار: بله علامتش هم این است که سه منبع داریم علم، عقل و وحی.

دکتر طالقانی: به نظر من (این گونه) مشکل حل نمی شود. عرض بنده این است اگر من با استناد و استفاده از همین قوای شناختی بشری به نتایج رسیدم، آن نتایج به علوم وحیانی یا علوم بشری تبدیل می شود. اگر به علوم بشری تبدیل می شود، شما پیشاپیش گفته‌اید در تقابل با علوم وحیانی است، یعنی شما پیشاپیش به من می‌گویید استفاده از قوای شناختی ممنوع فقط باید به بحارالانوار مراجعه کنیم.

دکتر برنجکار: اصلاً این گونه نیست. من الان ده گزاره بشری برای شما درست می‌کنم و جلوی آقایان می‌گذارم، اگر هر ۱۰ گزاره را قبول نکردند. می‌گوید آن گزاره، ناظر به واقع است؛ اما این گزاره‌ها مخالف است، وقتی می‌گوییم چرا؟ استدلال عقلی می‌آورد، بنابراین مخالف عقل نیست.

دکتر طالقانی: یعنی این گزاره‌های بشری ضرورتاً باطل نیستند.

دکتر برنجکار: خیر، هیچ گاه چنین ادعایی را مطرح نکرده‌اند.

سؤال: استاد سبحانی من می‌توانم پشت سر شما غیبت کنم یا تهمت بزنم و بگویم نظر استاد سبحانی در باب معارف این است که مبلغ علم ما از قرآن و یا نهج البلاغه و بحارالانوار فقط ترجمه است.

دکتر سبحانی: اگر نتیجه ۲ ساعت حرف زدن من چنین چیزی است، بنده قطعاً هرگز در جایی سخنرانی نخواهم کرد. ما داریم نسبت به جریان محدث متکلمان صحبت می‌کنیم. من معتقدم در تقریر نظر دیگران باید صادق بود و تلاش کرد آن را چنان تقریر کرد که اگر صاحب نظریه اینجا بود نیز آن را همان‌گونه تقریر می‌کرد. به همین هر گاه که نظر فلاسفه را بیان می‌کنیم؛ در وهله نخست کاملاً از دیدگاه و موضع فلسفی آن را تقریر می‌کنیم. فعلاً دیدگاه، محدث متکلمان است... جمع‌بندی سخن بنده این است محدث متکلمان راه معرفت را - البته در بحث معرفت الله - یک راه فطری عقلی می‌دانند. در بحث نبوت و امامت، داستان متفاوت است، چون اینها هم اذعان دارند که معرفت خداوند، شیوه‌ای خاص و مسیری ویژه و معضلات و مخاطرات خاصی دارد. فعلاً در معرفت الله می‌گوییم: ۱. مبنای شناخت خداوند بالطبع رجوع به نقل است. اینها معتقدند راه شناخت خداوند، راه پیچیده و توأم با نظام‌های مفهومی عقلانی در مکتب‌های بشری نیست.

۲. آیا خواندن اینها اشکال دارد؟ تصریح می‌کنند فی حد نفسه اشکال ندارد، بلکه خودشان می‌گویند ما مدتی خوانده‌ایم، بنابراین اگر الان ادعا می‌کنیم صرف کردن عمر در این راه مفید نیست، بدین خاطر است که احساس کردیم راهی دیگر و مفیدتر وجود دارد.

۳. در مقام جدل، در مقام تبیین برای خصم و یا نظریه رقیب، نه تنها چنین چیزی را جایز می‌دانند، بلکه خودشان هم استفاده می‌کنند. سؤال جنابعالی این است: آیا ما در حوزه معرفت الله فقط انفعال محض هستیم و هیچ چیز دیگری نداریم؟ به نظر هم کلام آنها و هم سیره عملی آنها چنین چیزی نیست. بنده عبارت‌ها را ارجاع دادم، دوست دارم دوستان به آن بخش‌هایی (که ارجاع دادم) مراجعه کنند. ببینید تعبیری که بزرگانی مانند مرحوم مجلسی و شیخ حر در بیان روایات می‌آورند، چیست. مباحث دقیق عقلی است، بنابراین برداشت بنده این است که مستقلات عقلیه - همانطور که فرمودند - در پرتو تعلیم و تذکر انبیا است. بله، ممکن است ما به مستقلات عقلیه جدید برسیم، ما منکر مستقلات عقلیه نیستیم، هیچ اشکالی هم ندارد. اینها لوازم عقلی آن چیزی است که در کتاب و سنت وجود دارد و حتماً باید به آنها پرداخته شود و وجودشان لازم است و خودشان هم همین کار را می‌کنند. اکثر شرح روایات اینها بیان لوازم عقلی آن چیزی است که در روایات وجود دارد. تمام نکته‌ای که باقی می‌ماند - که نقطه اختلاف می‌باشد - این است که آیا این شرح و تبیین و توضیحات، این بهره گرفتن از آنها در مقام فهم و معرفت، به این معناست که ما یک دستگاه بیرونی معرفت لازم داریم؟ درست است که آنها وقتی می‌خواهند اعتقاد نامه بنویسند از واژه‌های روایات استفاده می‌کنند، اما خود ایشان هنگام شرح از واژه‌های دیگر استفاده کرده‌اند. در مباحث علامه مجلسی وجوب و امکان و حدوث و قدم وجود دارد. از این واژه‌ها به عنوان لوازم استفاده می‌کردند ولی ظاهراً این مکتب قائل به آن نیست که یک دستگاه معنایی رقیب ایجاد کنیم و در حوزه تفسیر روایات و فهم روایات به کار ببریم.

نظر بنده این است که امکان‌پذیر است. ما در اینجا به متکلمان عصر حضور تمایل داریم. معتقد هستیم که معارف، بنیادها و ریشه‌های اصلی معرفت را اهل بیت داده‌اند، اما در عین حال گفته‌اند اگر بخواهید دستگاهی هم بسازید باید همسو و هم‌رنگ و هم‌جهت با این معارف باشد. بنابراین می‌توانیم ابداع کنیم، اما این ابداع باید در طول ادبیات و گفتمان کتاب و سنت باشد. اگر ادبیات ما (از این معارف) فاصله بگیرد باید بدانیم این ادبیات (جدید)، لوازم عقلی خودش را دارد، یعنی به تدریج ما را از مسیر آن نتایج معرفتی خارج می‌کند. پس ما به نوعی عقلانیت کلامی برگرفته از درون‌مایه‌های وحی معتقد هستیم، اما حق نداریم از نظام معنایی و مفهومی که با این گفتمان بیگانه است، استفاده کنیم و نتیجه این بیگانگی، انحراف از وحی است. این (مطلب) را ظاهراً خود محدث متکلمان قبول ندارند.



سؤال: براساس مباحثی که مطرح شد، هدف از تحصیل معرفت، رسیدن به خدای واقعی و خدا ترس شدن است و نتیجه آن این است که در زندگی واقعی مان پیاده شود. آقایان که صحبت می‌کردند آن قدر درگیر الفاظ فلسفی هستند که پیوسته هنگام سؤال این موضوع را مطرح می‌کنند که وقتی با کسی مواجه شدیم که این سؤال‌ها را پرسید، چه کنیم؟ استاد سبحانی فرمودند وقتی با کسی مواجه می‌شوید که ذهنش درگیر است، نیاز دارد این مطالب را بگوید. ما در کلاس‌های اعتقادی که برای دانشجویان برگزار می‌کنیم، جزواتی را آماده کردیم و توحید را به اینها درس می‌دهیم. پس از گذشت یک یا دو جلسه درس توحید (آن هم صرفاً براساس روایات و به دانشجویانی که هیچ ظاهر دینی هم ندارند) کار به جایی می‌رسد که در جلسه چهارم بدون اینکه کلمه ای از حجاب گفته شود با همان توحید روایی، حجاب و نمازشان تغییر می‌کند و در عرض یک سال به جایی می‌رسند که نمازخوان می‌شوند و بالاخره بدون اینکه کلمه‌ای در باب احکام به آنها گفته شود، از آن مسیر بیرون می‌روند. این معرفت خدای واقعی است که باید در زندگی فرد وارد شود. اگر بنده کلاس اعتقادی برای دانشجویان برگزار کنم، چند جلسه باید د توحید فلسفی بگویم تا به این حالت برسد؟

دکتر سبحانی: ۱۶ تقریر مختلف از برهان صدیقین می‌آوریم، آنقدر حالات مختلف را بیان می‌کنیم که استاد و شاگرد و شنونده همه گیج می‌شوند و همان مقداری هم که از وجوب، نه خدا می‌دانند، فراموش می‌کنند. انصافاً اگر کسی دقیق بگوید، ضعف الطالب و المطلوب. استاد و دانشجویان نه در خدا، بلکه در مفهوم و حقیقت وجود تردید می‌کنند. بنده حاضر هستم به عنوان تلمیذ فلسفه در جمعی از عقلاهی حوزه مشهد ۱۶ تقریر مختلف برهان صدیقین را نقل می‌کنم طوری هم بیان می‌کنم که هر جا اشتباه گفتم بگویند اشتباه گفتمی - سپس از آن جمع پرسیم چه فهمیده‌اید؟ نسبت به خداوند هیچ، نسبت به آن وجودی که تا به حال می‌شناختید، چه دیدی دارید؟ به نظر من کسانی که این حرف‌ها را می‌شنوند و نسبت به آن به به و چه چه می‌کنند، به این خاطر است که یا دقیق نمی‌گویند و یا نمی‌فهمند. بحث خداشناسی در ادیان الهی، مقام خداشناسی است. ما اینجا دور هم نشسته‌ایم و نظریات خداشناسی را بررسی می‌کنیم، سمینار علمی تشکیل می‌دهیم و هر کس درباره این موضوع یک مقاله علمی در جایی منتشر می‌کند. این که ما بدانیم شش تا نظریه وجود دارد و ۱۰ تقدیر از هر نظریه بلد باشیم، برای خود جایگاهی دارد، اما سخن در این است که اساس دین و دین‌ورزی خداشناسی است. کدام یک از دیدگاه‌هایی که در باب خداشناسی در سنت امامیه مطرح شده است، می‌تواند خدای مورد نظر ادیان را معرفی کند؟ بحث در این است. آیا شما می‌توانید از طریق دستگاه فلسفی، انسان خداشناس با آن ویژگی‌هایی که قرآن برای انسان خداشناس بیان کرده است، تربیت کنید؟

بخش دوم مدخل اسما و صفات ما را در دانشنامه امام علی<sup>۷</sup> ببینید، همین مباحث است و رد آراء فلسفی در این باب می باشد.

### کتابنامه

۱. سبحانی، محمدتقی، برنجکار، رضا و منتظری، محمدحسین، چیستی «لطیف الکلام» و جایگاه آن در دانش کلام، تحقیقات کلامی، شماره ۱۹، ۱۳۹۶.
۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم شیرازی، الحکمة المتعالیه فی الاسفار اربعه، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱.